

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

ادب و زبان فارسی

دوره جدید، شماره ۲۶ (پیاپی ۲۳) زمستان ۸۸

صبری پیشه کن اینک طریقت  
خاموشی پیشه گیر اینک حقیقت

(اسرارنامه)

خاموشی در مثنوی و دلایل آن\* (علمی - پژوهشی)

هادی یوسفی

استادیار دانشگاه پیام نور سنج

چکیده

مولوی در آثار خود بارها از لزوم خاموشی و سکوت سخن به میان آورده است. فراوانی کاربرد این اصطلاح و نیز شهرت تخلص مولانا به خموش انگیزه ای شد در پدید آمدن این جستار، که در آن خاموشی مولانا و دلایل آن در مثنوی به بحث گذاشته شده، در این گذار آثار متعددی اعم از عرفانی و تعلیمی مورد بررسی قرار گرفته است. در آغاز، دو دیدگاه مورد توجه قرار گرفته است: ۱- تربیتی ۲- عرفانی و در این بررسی، وجوه اختلاف این دو دیدگاه بیان شده و در مرحله دوم با مد نظر قرار دادن شش دفتر مثنوی توانسته است پانزده دلیل برای سکوت مولوی و جایگاه های آن برشمارد و برای هر یک از آنها مصداقهای متعددی ارائه کند که از جمله آنها می توان به این موارد اشاره کرد: کتمان سر، نامحرم، ناتوانی ادراک، مراقبه، خاموشی ظاهری، جذب رحمت و .... کلید واژه ها: مثنوی، مولوی، خاموشی در عرفان، کتمان سر، عرفان و اخلاق.

## مقدمه

مثنوی معنوی کتاب ارزشمند مولانا و شاهکار عرفانی جهان، اثری است با ویژگیهای منحصر به فرد و ناب به طوری که در عین سادگی ظاهر، باطنی ژرف و بی‌منتها دارد که جان هر خواننده دل‌آگاهی را تسخیر می‌کند و او را در وادی عرفان و انسانشناسی با خود همراه می‌سازد. این ویژگی گرانقدر یعنی تأثیر مثنوی در عمق جان، خاص پارسیان و پارسی‌زبانان نیست. مثنوی با ویژگیهای جهانشمولش مرزها را درنوردیده با نشان دادن چشمه‌هایی از حقایق ناب معنوی، سایر ملتها را نیز به تعظیم و کرنش در برابر عظمت و بزرگی خود وادار کرده است. بدین منظور مولانا گاه با زبان نافذ و گاهی با خاموشی پر رمز و رازش حقایق را بیان کرده است که زبان و اندیشه بزرگان را توانایی و یارای بیان آن نبوده است؛ بنابراین خاموشی او، خاموشی‌ای از جنس ناتوانی و درماندگی نیست؛ بلکه وسیله‌ای است برای القای بهتر معانی‌ای که گاه با اشاره و زمانی آشکارا آن را برای ما بازگو کرده و همین زیباییهاست که پژوهشگران را به سوی این اثر ارزشمند جذب کرده و به تحقیق واداشته است.

یکی از موضوعات برجسته، خاموشی در مثنوی و دیوان شمس است و همین امر باعث شده است که مقالاتی در این زمینه پدید آید که از آن جمله است:

- ۱- جست و جوی زبان دیگر در تقاطع خاموشی و گفتار اثر دکتر مصفا.
- ۲- زبان در زبان مولانا نوشته دکتر محمد تقوی.
- ۳- تحلیل و بررسی فلسفه خاموشی از دیدگاه مولانا نوشته دکتر سیده مریم ابوالقاسمی.

۴- خموشی از دیدگاه مولوی نوشته آقای کسمایی

۵- خاموشی در مثنوی معنوی نوشته دکتر مهدی ملک ثابت.

۶- سعدی، صائب و فواید خاموشی نوشته دکتر محمد حسین خسروان

مقاله دکتر مصفا با عنوان "جست و جوی زبان دیگر در تقاطع خاموشی و گفتار" به بررسی ضرباهنگ و وزن در دیوان شمس پرداخته از شور و هیجانی سخن به میان آورده است که مولانا را از خود بیخود می‌نماید و در این هنگامه عصیان ورزیده، وزن و قافیه را بر هم زده تا بی‌صوت و گفت و حرف با آن معشوق ازلی به راز و نیاز پردازد (مصفا، مجله گوهر، ۱۱(۱۳۵۲): ۱۰۴۰-۱۰۵۸).

مقاله دیگری که صرفاً به مبحث خاموشی در مثنوی اختصاص یافته، مقاله آقای کسمایی است که در مجله کیهان فرهنگی ۳ شماره ۹ سال (۱۳۶۵) به چاپ رسیده است. در این نوشتار تا حدودی به تبیین برخی از دلایل سکوت مولانا پرداخته شده و این گونه آمده است که: "مولوی در مثنوی به فضیلت خاموشی به معنای پرهیز از پرگویی و به مفهوم سخن آمیخته با حیرت، حیرت عارفانه و هوشمندانه، نه ابلهانه و احمقانه، اشارات حکیمانه ای دارد. بنابراین دلیل اساسی خاموشی مولانا را "دور شدن از پرگویی" زبان بازی و خودنمایی و در یک جمله بر زبان راندن سخن با در نظر گرفتن مقام و موقعیت سخن و این نکته که هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد بر می شمارد و سرانجام به دلایل دیگری از جمله هیجان حاصل از دیدار معشوق، تجربه، پختگی و... بدون ذکر نمونه و مصداق اشاره می کند. هم چنین مقاله خانم ابوالقاسمی به بحث درباره خاموشی در دیوان شمس اختصاص یافته است. در این نوشتار چند دلیل خاموشی مولانا اعم از نامحرم، کتمان سر، غیرت و جذب رحمت بر شمرده شده و بخش دوم مقاله بیانگر ترکیب سازهایی مولوی با خاموشی و واژه های مترادف با آن است (پژوهشنامه دانشکده ادبیات دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۲۸ (سال ۱۳۷۹)، ص ۱۱۱ تا ۱۲۳).

مقاله دیگر در این زمینه، نوشتار دکتر محمد تقوی است با عنوان زبان در زبان مولانا. در این مقاله، خاموشی و زبان مولوی از دیدگاه زبانشناسی مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است (مجله دانشکده ادبیات مشهد، سال سی و هشتم، شماره مسلسل ۱۵۱، زمستان ۱۳۸۴)، ص ۱۱۳ تا ۱۳۳.

مهدی ملک ثابت نیز در مقاله خود از دو نوع سکوت عابدانه و عارفانه سخن به میان آورده و در ضمن به دلایلی از خاموشی مولوی از قبیل حیرت، خاموشی در برابر قضا و تقدیر و ... اشاره کرده است (دانشور، شماره ۳۳ (۱۳۸۰)، ص ۸۳ تا ۹۴) مقاله سعدی، صائب و فواید خاموشی نوشته محمد حسین خسروان به توانایی لفظ پردازي سعدی و دقیقه یابی صائب اشاره کرده و از ابیاتی که آنها در مورد خاموشی سروده اند، نمونه هایی بیان شده است.

با توجه به آنچه گذشت در می یابیم که مقالات آقایان کسمایی و ملک ثابت و خانم ابوالقاسمی تا حدودی از نظر مسائل مورد بحث با این نوشتار، مطابقت و همخوانی دارد؛ اما این مقاله از لحاظ شیوه بررسی با آنها تفاوتی دارد و از جهاتی دیگر می تواند مفید باشد: اول اینکه این تحقیق در سراسر مثنوی جزء به جزء صورت گرفته است و از

این لحاظ می توان گفت دایره شمول گسترده تری دارد. دوّم اینکه برخلاف مقاله آقای کسمایی، که در آن ذکر مصداق و نمونه برای موارد مطرح شده نادیده گرفته شده است، نمونه ها و مثالهای متعدّد برای دلایل مشخص شده ارائه گردیده است. سوم اینکه این جستار علاوه بر مبحث خاموشی در مثنوی با مروری گذرا بر آثار عرفانی و تربیتی و بررسی مبحث خاموشی در آنها و سرانجام، تقسیم بندی دو سویه خاموشی براساس دو دیدگاه: ۱- تربیتی، که مد نظر علمای اخلاق و افراد جامعه است و در آثار شاعران و کتابهای تعلیمی بروز پیدا کرده است و ۲- عرفانی که مورد نظر عرفاست به ارائه نظر این دو گروه در این مورد پرداخته با مقایسه و بیان وجوه اختلاف آنها نتیجه گیری، و در نهایت سعی کرده است با ارائه جدولها و نمودارها، بسامد خاموشی را در مثنوی برای خوانندگان آشکار سازد.

## ۲- بحث

«صمت» به ضم اوّل و سکون میم در لغت به معنی خاموش بودن و خاموش شدن است (منتهی الارب) و در اصطلاح ترک تکلم است با داشتن قدرت (تعریفات)... اصولاً صمت در تصوف نوعی ریاضت به شمار می رود که سالک مجاهد از به جا آوردن آن ناگزیر است و از شرایط سلوک، خاموشی و نگاهداشتن زبان از گفتار لغو است (اوراد الاحباب، ص ۶۸ و ۱۱۹) (به نقل از شرح اصطلاحات تصوف، گوهرین، ج ۷-۸، ص ۱۷۸ تا ۱۸۹).

عنصر خاموشی به عنوان یکی از انگاره های تربیتی همواره مورد توجه بوده است. در این مقاله به دو نوع کاربرد آن اشاره می شود:

الف: تربیت فردی و اجتماعی ب: تربیت عرفانی

### ۲-۱- نقش خاموشی در تربیت فردی و اجتماعی

با نگاهی گذرا به آثار مختلف تعلیمی می توان این واقعیت را دریافت که علمای اخلاق و شاعران - که مبلغان اخلاق نیکو هستند - یکی از وجوه تربیت نیک را سکوت بموقع و سخن گفتن بهنگام دانسته، و رعایت نکردن آن را نشانه خفت و سبکی عقل گوینده به - حساب آورده اند؛ چنانکه سعدی در این باره فرموده است:

دو چیز طیره عقل است، دم فرو بستن      به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی

( گلستان، دیباچه، ص ۱۵ )

اهمیت این مبحث در تربیت فردی و اجتماعی تا بدانجاست که گاه یک باب از یک کتاب تعلیمی را به خود اختصاص داده است؛ از جمله گلستان باب چهارم، احیاء علوم الدین ربع مهلکات، رساله قشیریه باب دهم و به صورت پراکنده در آثاری همچون الانسان الكامل، مرصاد العباد، قابوس نامه، اللمع فی التصوف و علاوه بر این در دیوانهای شاعران عرب و پارسی زبان می توان اشاراتی موقفاً به این مبحث را مشاهده کرد که در اینجا به ذکر نمونه هایی از آنها بسنده می شود:

اگر سلامت خواهی به هر مقام، زبان مکن دراز که آن خنجریست خون آلود

(بهار، دیوان، ص ۴۴۳)

چو مردم سخن گفت باید به هوش و گرنه شدن چون بهایم خموش

(سعدی، بوستان، ص ۱۴۹)

زبان را نگه دار به کام خویش نفس بر مزن جز به هنگام خویش

(نظامی، شرفنامه، ص ۱۸۰)

النطق زین و السکوت سلامه فان نطقت فلا تکن مهذارا

يعبيك قوم بطول السكوت و طول السكوت هو الازين

احفظ لسانك ايها الانسان لا يلدغنك انه ثعبان

(مجمل الاقوال في الحكم والامثال، دمانیسی، ص ۱۰۵-۱۰۶)

نه تنها دیوانهای شاعران و کتابهای تعلیمی که کتابهای امثال نیز پر از مثلهایی است که از زبان عامه نقل شده و در آنها همواره به حفظ زبان و رعایت سکوت و خاموشی توصیه شده است؛ مثل مشهور "زبان سرخ سر سبز را به باد می دهد"، مثنی از خروار و اندکی از بسیار است.

بنا بر آنچه گذشت می توان به این مهم پی برد که هدف دانشمندان اخلاق و شاعران از توصیه به خاموشی پرهیز از دردسر و دور شدن فرد از گرفتار آمدن در دام مشکلاتی است که پدیدآورنده آن زبان [گفتار] است.

## ۲-۲- نقش خاموشی در تربیت عرفانی

خاموشی و در اصطلاح اهل طریقت "صمت" یکی از انگاره های تربیتی مهم در تربیت سالک است و به عنوان یکی از موارد مجاهده و مراقبه در کنار مسائلی از قبیل عزلت، جوع، سهر و... که وسایلی است در نائل آمدن اهل طریقت به مراتب والای

عرفانی- قرار می گیرد. در هفت اورنگ، سخنان پیر در جواب جامی- که از راز ابدال شدنش پرسیده بود- به این موضوع اشاره دارد:

گفت آن چار خصلت مشهور      که به قوت القلوب شد مشهور  
عزلت و خامشی و جوع و سهر      کین بود جمله خصال و سیر

(هفت اورنگ، سلسله الذهب، جامی، ص ۱۰۷ و ۱۰۸)

سرچشمه این بحث را می توان در قرآن و احادیث پیامبر گرامی اسلام دید؛ آنجا که سعادت دنیا و آخرت را به خاموشی منوط کرده، می فرماید: "وَمَنْ صَمَتَ نَجَا": هر کس که خاموش بود رستگاری یافت؛ در جایی دیگر می فرماید: "ایها الناس الا انبئکم بامرین عظیم اجرهما لم یلق الله بمثلها طول الصمت وحسن الخلق": ای مردم آیا شما را خبر دهم به دو چیزی که هزینه اش سبک و پاداشش بزرگ است و خدا مثل آن را بیان نکرده است: خاموشی طولانی و حسن خلق ( فرهنگ مأثورات، صدری نیا، ذیل صمت، ۱۳۸۰).

هم چنین غزالی به نقل حدیثی از پیامبر پرداخته که در این باره فرموده است: "الصمت حکمه و قلیل فاعله" ای خاموشی حکمت و حزم است و کننده آن اندک". علاوه بر این بزرگان طریقت نیز بر خاموشی سالک راه حق تأکید ورزیده و آن را یکی از ارکان مهم سلوک و وسیله ای گران بها برای جلای دل و جان برشمرده اند. سهل ابن عبدالله تستری در این باره می فرماید: لا یصح السکوت الا بملازمه الخلو و لا یصح التوبه الا بالسکوه: "سکوت جز در خلوت نشینی راست و توبه جز با سکوت راست نیاید" (همان، ص ۴۱۵). ذوالنون مصری را پرسیدند که "کیست خویشتن دارتر؟ گفت آنکه زبان نگهدارتر" (رساله قشیریه، ص ۱۸۵) و در آداب المریدین آمده است: "و قیل اذا طلبت صلاح قلبک فاستقن علیه بحفظ لسانک و یلتزم الصمت فانه ستر للجاهل و زین للعافل" (آداب المریدین، سهروردی، ص ۲۵۳). صاحب کشف المحجوب نیز سخن را به خمر تشبیه نموده، می نویسد: "و در جمله گفتار چون خمر است که عقل را مست کند و مرد چون اندر شراب آن افتاد هرگز بیرون نتواند آمد... و چون این معلوم اهل طریقت شد که گفتار آفتست، سخن جز به ضرورت نگفتند... الا خاموش بودند از آنچه معتقد بودند که خداوند عالم الاسرار است" (کشف المحجوب، هجویری، ص ۴۶۲-۴۶۴). اهل طریقت خاموشی را بر دو قسم نهاده اند: "خاموشی ظاهر بود و خاموشی ضمائر بود" (رساله قشیریه، ص ۱۸۳). جامی نیز در هفت اورنگ بر این موضوع صحه گذاشته، می فرماید:

صمت پیدا و صمت پنهانی	بر دو قسم است صمت اگر دانی
که ببندی زبان ز هم نفسان	هست قسم نخست صمت لسان
نکند در درونه نفس خبیث	آن دگر صمت دل بود که حدیث

(هفت اورنگ، جامی، ص ۱۰۷ و ۱۰۸)

بنابراین خاموشی اهل سلوک بمراتب از سکوت دیگران دشوارتر است؛ چون هم باید از هم نفسان خویش زبان بر بندند و هم با کنترل نفس اماره و همدم و هم سخن نشدن با او - که نتیجه اش آراسته شدن نعمتها و زینتهای دنیایی در چشم و دل است - از اغوا شدنشان به وسیله نفس اماره جلوگیری کنند؛ هر چند می توان قسم دوم خاموشی آنان را بر اساس تعریف فلاسفه، که تفکر را تکلم درونی تعریف کرده اند، همان تفکر قلمداد کرد. بر این اساس نوع اول خاموشی عارف دوری جستن او از کلام است و نوع دوم پرهیز از تفکراتی است که زائیده نفس اماره است و هنگامی که هر دو قسم آن برای عارف حاصل گردد، جان و روان او معدن حکمت و اسرار الهی می گردد:

هر که را شد زبان و دل خاموش	معدن حکمت است و مخزن هوش
جان او در تجلیات قدم	یافته جاودان ثبات قدم
با خدا گوید از خدا شنود	یک نفس از خدا جدا نشود

(جامی، هفت اورنگ، ص ۱۰۷ و ۱۰۸)

و هر کس از این دو محروم است از اهل طریقت به حساب نمی آید و جان او سخره شیطان است:

هر که را زین دو صمت حرمان است	سخره حکم نفس و شیطان است
قول او منحرف ز سمت سداد	فعل او متصف به نعت فساد

(جامی، هفت اورنگ، ص ۱۰۷ و ۱۰۸)

و به مرحله ای می رسد که سردسته اهل خذلان و نایب شیطان می گردد بلکه بدتر؛ بلکه بگذشته کارش از شیطان مانده شیطان به کار او حیران

(جامی، هفت اورنگ، ص ۱۰۷ و ۱۰۸)

بر اساس آنچه گذشت هم علمای اخلاق و هم اهل سلوک، خاموشی را تحسین کرده و به دیگران توصیه نموده اند؛ اما نکته قابل تأمل، تفاوت عمیق و اساسی دیدگاه و اهداف این دو دسته است. توضیح اینکه هر دو دسته فرد را به خاموشی فرا می خوانند؛ اما



قسمت عمده هدف علمای اخلاق، پروردن فردی است که همواره بجا و خردمندانه سخن گوید و ازیر زبان راندن سخن یا کلامی که نا بجا باشد و گمان نیک دیگران را نسبت به چیزی شأن و شخصیت او تغییر دهد و عامل ایجاد ضرر و یا مشکلی گردد، اجتناب ورزد و این نیست جز حفظ نفس.

زبان بند کن تا سر آری به سر      زبان خشک به تا گلوگاه تر

( نظامی، شرفنامه، ص ۱۸۰ )

خמוש باش نظر کن به طوطیان صائب      که جز قفس چه تمتع ز گفتگو بستند

( صائب، دیوان، ص ۱۸۸۲ )

در حالی که سکوت عارفانه، اهداف والاتر و بالاتری را تعقیب می کند؛ بدین معنی که برخلاف دسته اول [علمای اخلاق]، هدف اهل طریقت مبارزه با حفظ نفس و تحت اختیار در آوردن نفس است؛ زیرا فریفته شدن سالک به زبان و سخنوری، او را در دام آفات و مهالکی می اندازد که نتیجه اش دور شدن از راه حقیقت و زایل شدن انوار درونی خواهد بود. وجه دیگر اختلاف سکوت عارفانه و سکوت اخلاقی [ = مدبرانه ] بر می گردد به منشأ آن دو و روابطی که بین آنها حاکم است؛ بدین معنا که رابطه بین عارف و خداوند، رابطه ای عاشقانه است؛ رابطه ای که همه وجوه عشق و عاشقی از قبیل غیرت، کتمان سر و... در آن مطرح می شود و در این رابطه عاشق [ = عارف ] کاملاً تحت سیطره و اختیار معشوق است و از خود اختیاری ندارد. بنابراین گاه سکوت او حاصل حیرت ناشی از دیدار معشوق است و گاه به اشاره معشوق و گاه به خاطر کتمان سر عشق، و در این رابطه هر چه هست معشوق است و لاغیر و در پیشگاه معشوق جایی برای عرض اندام نیست. باید دم فرو بست و در جلوه های زیبایش خیره ماند در حالی که در سکوت اخلاقی [ مدبرانه ] رابطه عاقلانه حکم فرماست و از سه حال خارج نیست: یا اینکه فرد خود را بمراتب از دیگران خردمندتر می داند و آنها را لایق همدمی و هم سخنی نمی پندارد یا اینکه توانایی ورود در بحث را نداشته به اجبار سکوت اختیار کرده است و یا سکوت او ناشی از ترسی است که او را به حفظ جان و بر باد فنا ندادن سر با زبان سرخ توصیه می کند:

خמוש باش بسیار دیده ام که داد      زبان سرخ، سر سبز را به تیغ کبود

( بهار، دیوان، ص ۴۴۳ )



وجه سوم اختلاف سکوت عارفانه و سکوت اخلاقی [مدبران] این است که سکوت عارفانه دقت و شمول بیشتری دارد؛ به این معنی که صمت در عرفان هم شامل خاموشی ظاهر (سکوت‌زبانی) و هم باطن و اندرون است و عارف نه تنها باید از زبان و آفات آن بگریزد، بلکه در درون هم باید نفس امّاره را خاموش گرداند تا مجاهده‌اش کاملتر گردد در حالی که علمای اخلاق بر خاموشی ظاهری تأکید ورزیده‌اند. علاوه بر این عرفا سکوت عارفانه را از نظر کیفیت به دو دسته خاموشی عامگان یا سالکان مبتدی و خاموشی خاصگان یا پیران طریقت تقسیم کرده‌اند. این تقسیمات نشانه توجّه آنان به این امر [خاموشی] است. در عین حال نمی‌توان ریاکاری برخی از اهل سلوک را منکر شد که رعایت ظواهر و پیوستن آنها به اهل طریقت جز برای حظّ نفس و خواهشهای نفسانی نبوده و نیست.

پس از این مقدمات به خاموشی در مثنوی پرداخته می‌شود که با توسّع معنایی بسیاری به کار رفته است. مهمترین دلایل مولانا در اختیار سکوت و فضیلت نهادن آن بر سخنوری را می‌توان به این صورت برشمرد: **کتمان سرّ، حضور نامحرم، حیرت، ناتوانی زبان، ناتوانی ادراک، مراقبه، القای درونی رازها، خطا بودن بازگویی راز پیش بینایان، جذب رحمت، ترس از اطّاب، وسعت معنا، واداشتن به تفکر، از دست دادن لذّت معنوی، بازگشت به داستان، خاموشی در برابر ابلهان.**

#### ۲-۲-۱. کتمان سرّ

«کتمان (سرّ) به کسر کاف در لغت به معنی پوشیدن و پنهان کردن (سرّ) است» گوهرین، ۱۳۸۲، ج ۹-۱۰، ص ۱۹. یکی از دلایل بسیار مهمّ مولانا در ترجیح خاموشی بر نطق، کتمان سرّ است؛ نکته ای که نشأت گرفته از رابطه عاشقانه بین مولوی و معبود اوست. در این رابطه چهار مسئله مطرح می‌شود که از عوامل مهمّ کتمان سرّ او در مثنوی به شمار، و به ترتیب عبارت است از: غیرت، خواست معشوق (دستوری)، ارزش راز و امیدواری خلق.

#### ۲-۲-۱-۱. غیرت

«به فتح غین در لغت به معنی رشک و رشک بردن است و در اصطلاح کراهت از شرکت دیگری است در حق خود (تعریفات، ص ۱۴۳). غیرت در اصطلاح این قوم [= متصوفه] مکروه داشتن شرکت غیر است در امری که حق صاحب حق باشد (گوهرین، ۱۳۸۲، ج ۸-۷، ص ۲۷۱ تا ۲۷۹).

هم چنین آمده است که غیرت در اصطلاح عبارت است از حمیت محب بر طلب قطع تعلق محبوب از غیر یا تعلق غیر از محبوب. غیرت از لوازم محبت است.

( نفایس الفنون، ص ۱۶۹ )

مولانا به همان اندازه که به معشوقش عشق می‌ورزد بر او غیرتمند است و این امر او را حتی در اوج شور و هیجان درونی و غلیان احساسات خاموش می‌سازد تا مبادا نکته‌ای از راز معشوق برملا گردد:

این سخن اشکسته می‌آید دلا      کاین سخن در است و غیرت آسیا

(۳۴۱/۴)

چون چنین رشکیستت ای جان و دل      پس دهان بر بند و گفتن را بهل

(۶۹۵/۶)

همین غیرت است که باعث پدید آمدن قلندریه و قلندران شد، و آنها را در کتمان اسرار معشوق تا بدانجا پیش برد که به رفتارها و کردارهایی برخلاف هنجارهای اجتماعی دست زدند. اوج این غیرت را در داستان شبلی می‌توان دید که چنان از خطاب خداوند به شیطان برمی‌آشوبد که زنار بسته در میان خاکستر می‌نشیند و در جواب سائلی که دلیل زنار بستن، او را در سر دم مرگ جويا می‌شود این گونه پاسخ می‌دهد:

گفت می‌سوزم چه سازم چون کنم      چون ز غیرت می‌گدازم چون کنم

جان من کز هر دو عالم چشم دوخت      این زمان از غیرت ابلیس سوخت

چون خطاب لعنتی او راست بس      این اضافت آید افسوسم به کس

مانده شبلی تشنه و تفته جگر      او به دیگر کس دهد چیز دگر

(عطار / منطق الطیر، ص ۳۸۳)

## ۲-۱-۲-۲ خواست معشوق (دستوری)

از آنجا که مرید و سالک، مطیع بلا قید و شرط اوامر خداوند و پیر طریقت است و از هر نوع ادعای وجود و هستی مبرا، تمامی اعمال و حرکاتش نیز براساس دستور اوست. گاه او را ترانه گو و بازیچه کودکان کوی می‌سازد:

زاهد بودم ترانه گویم کردی      سر فتنه بزم و باده جویم کردی

سجاده نشین باوقاری بودم      بازیچه کودکان کویم کردی

(کلیات شمس، ج ۸، ص ۲۸۹)

و گاه دست بر لب می‌نهد و عاشق را به دو دلیل از سخن گفتن منع می‌کند: اول غیرت که او را هم همانند عاشق از افشای راز بیزار کرده است و دوم خودداری عارف از برملا کردن اسراری است که به آن چشم گشوده و مربوط به عالم غیب و جزو اسرار معشوق است و نباید بر کسی فاش گردد. مولانا در این باره می‌فرماید:

ناطقه چون فاضح آمد غیب را      می‌دراند پرده‌های غیب را  
غیب مطلوب حق آمد چند گاه      این دهل‌زن را بران بریند راه

(۳۶۰۹/۱-۳۶۱۰)

بس کنم دلبر در آمد در خطاب      گوش شو والله اعلم بالصواب  
(۳۸۴۶/۳)

عارفان که جام حق نوشیده‌اند      رازها دانسته و پوشیده‌اند  
هر که را اسرار کار آموختند      مهر کردند و دهانش دوختند  
(۲۲۳۹/۵-۲۲۴۰)

اگر سالک بدون اجازه و رخصت معشوق و بنا بر خواست خود بر افشای راز پافشاری کند، آماج غضب و انتقام معشوق قرار می‌گیرد:

من تمام این نیارم گفت از آن      منع می‌آید ز صاحب مرکزان  
(۱۶۸۰/۱)

هر که او در پیش این شیر نهران      بی‌ادب چون گرگ بگشاید دهان  
همچو گرگ آن شیر بردراندش      "فانتقمنا منهم" برخواندش  
(۳۱۳۳/۱-۳۱۳۲)

مولانا با توافقی خالصانه، معشوق را مورد خطاب قرار می‌دهد و از او می‌خواهد که یا به او اجازه سخن گفتن ندهد یا رخصت دهد که تمام و کمال حق مطلب را ادا کند:

یا رها کن که نیایم در کلام      یابده دستورتا گویم تمام  
(۱۵۵۵/۲)

اما سرانجام همانند هر عاشق شیفته دیگر تسلیم و خاشع می‌فرماید:  
ور نه این خواهی نه آن، فرمان تورا است      کس چه داند مرتو را مقصد کجاست  
(۱۵۵۶/۲)

## ۲-۲-۱-۳. ارزش راز

هرچه معشوق والاتر، راز و سرّ عشق او هم ارزشمندتر و عالیتر و چون معشوق مولانا رشک روشنی است و هیچ معشوقی چون او نه سکوت می کند تا قند شیرین و گرانبهای اسرار معشوق در دسترس خسان و مگسان [= نامحرمان] قرار نگیرد:

حلق بخشد جسم را و روح را	حلق بخشد بهر هر عضو جدا
این گهی بخشد که اجلالی شوی	وز فضولی وز دغل خالی شوی
تا نگویی سرّ سلطان را به کس	تا نریزی قند را پیش مگس

(۲۰ - ۱۸ / ۳)

تا که در هر گوش ناید این سخن      یک همی گویم ز سرّ من لدن  
(۱۷۶۲ / ۱)

## ۲-۲-۱-۴. امیدواری خلق

خداوند متعال برای امیدواری خلق و دوام زندگی و حیات، بسیاری از اسرار را از چشم آنها پنهان داشته است و گاه گاه برخی از آن حقایق را به عارف حق بین نشان می دهد؛ اما به دلیل افشا نشدن راز، مظهر بر دهان او می نهد. مولانا نیز از این قاعده مستثنا نیست و با آگاهی به این موضوع می فرماید:

شرح این از سینه بیرون می جهد      لیک می ترسم که نومیدی دهد  
(۳۲۵۱ / ۱)

این سخن پایان ندارد خیز زید	بر براق ناطقه بر بند قید
نک مران در کش عنان مستور به	هر کس از پندار خود مسرور به
حق همی خواهد که نومیدان او	زین عبادت هم نگردانند رو

(۳۶۰۸ - ۳۶۱۲ / ۱)

## ۲-۲-۲. نامحرم

در فرهنگ اصطلاحات عرفانی ذیل محرم آمده است: «در اصطلاح سالکان، اهل الله و صوفیان را گویند (سجادی، ۱۳۸۱، ص ۷۰۶). بنابراین این تعریف، نامحرم را در اصطلاح می توان به ناهلان و کسانی که محرم راز نیستند و از تصوف و طریقت بویی نبرده اند اطلاق کرد. در لغت نامه نیز آمده است: «نامحرم: ناشایسته، ناهل، که محرم راز نیست، که راز نگه ندارد، که شایسته همدمی و همرازی نیست (دهخدا، ۱۳۷۳، ذیل نامحرم). از جمله مواردی که مولانا را به سکوت وا می دارد، وجود نامحرمانی است که

نه تنها خود لایق شنیدن اسرار نیستند، بلکه باعث از بین رفتن ذوق و حال مجلس و مجلسیان می شوند:

چون که نامحرم در آید از درم  
پرده در پنهان شوند اهل حرم  
ور در آید محرمی دور از گزند  
برگشایند آن ستیران روی بند

(۲۳۸۱-۲/۱)

و به همین دلیل، مولانا خواهان همدمی می شود که رازها را با او در میان نهد:

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق  
تا بگویم شرح درد اشتیاق

(۳/۱)

خود نمی یابم یکی گوشی که من  
نکته ای گویم از آن چشم حسن

(۲۶۴۴/۴)

و چون همدمی لایق و محرمی موافق نمی یابد، خموش شده، می فرماید:

در نیابد حال پخته هیچ خام  
پس سخن کوتاه باید والسلام

(۱۸/۱)

### ۲-۲-۳. حیرت

حیرت در لغت به معنی سرگشتگی، خیرگی و سرگردانی و در اصطلاح اهل الله امری است که بر قلوب عارفین در موقع تأمل و حضور و تفکر آنها وارد می شود و آنها را از تأمل و تفکر حاجب می گرداند (فرهنگ اصطلاحات عرفانی، سجادی، ص ۳۳۱).

تحیر منازلتی است که بر دل عارفان مستولی می شود بین یأس و طمع در وصول به مطلوب و مقصود تا طمع در وصول نکند و از طلب مأیوس نگردد (شرح اصطلاحات تصوف، گوهرین، ج ۳-۴، ص ۳۲۱).

سرچشمه حیرت، اعجاب عارف در مقابل عظمت معشوق و یا کشفی والا است به گونه ای که حواس عارف از ادراک بازمی ماند؛ چنانکه ابوالقاسم قشیری می نویسد: "و بسیار بود که سبب خاموشی حیرتی بدیهی بود. کشفی در آید بر صفت نابیوسان، عبارتها گنگ گردد" (رساله قشیری، ص ۱۸۳). مولوی هم گاه تحت تأثیر حیرت از سخن باز می ماند:

من چه گویم یک رگم هشیار نیست  
شرح این هجران و این خون جگر  
شرح آن یاری که او را یار نیست  
این زمان بگذار تا وقت دگر

(۱۳۱-۱۳۰/۱)

معشوق او آن قدر هیجان‌انگیز و متحیر کننده است که حتی حیرت را هم خیره می‌سازد:  
 خیره گشتم خیرگی هم خیره گشت      موج حیرت عقل را از سر گذشت  
 (۱۹۸۷/۳)

و در این حالت یاران را مورد خطاب قرار داده از آنان می‌خواهد دست از او بدارند:  
 لا تکلّفنی فانی فی الفنا      کلت افهامی فلا احصی ثنا  
 (۱۲۸/۱)

## ۲-۲-۴. ناتوانی زبان

سرگشتگی و ناتوانی زبان در بیان اسرار و خاموش شدن آن حاصل دو چیز است: الف:  
 عظمت معشوق      ب: عظمت اسرار و انتزاعی بودن آنها

### ۲-۲-۴-۱-عظمت معشوق

از آنجا که وصف آن معشوق ازلی در کلام نمی‌گنجد و در قید و بند الفاظ در نمی‌آید، نویسندگان را به اقرار در قاصر بودن زبان خود وادار کرده؛ چنانکه سعدی فرموده است:  
 پرتو نورسرادقات جلالش      از عظمت ماورای فکرت دانا  
 (سعدی، کلیات، ص ۳۶۳)

و در قرآن مجید نیز آمده است: "سبحانه و تعالی عما یصفون" (انعام/۱۰۰)  
 در مثنوی هم مولانا خود را ناتوانتر از آن دانسته است که از حسن معشوقش سخن به میان آورد و این ناتوانی بدین صورت ابراز شده است:

شرح حق پایان ندارد همچو حق      هین دهان بر بند و برگردان ورق  
 (۱۰۸۱/۳)

از کجا آرم مثالی بی شکست      کفو او نه آید و نه آمدست  
 (۴۵۷۷/۶)

و در آخر چه خاکسارانه می‌افزاید:

ای برون از وهم و قال و قیل من      خاک بر فرق من و تمثیل من  
 (۳۳۱۸/۵)

### ۲-۲-۴-۲-عظمت اسرار

اسراری که عرفا از آن سخن به میان می‌آورند به خداوند یکتا و عالم‌الغیبی متعلق است که از یک سو از فرط عظمت در زبان نمی‌گنجد و جانها را یارای تحمل هیبت او نیست و

از دیگر سو انتزاعی و معقول است و انتقال آن تجربیات روحانی و شخصی به عالم - محسوس کاری بس مشکل است.

مولانا تحت تأثیر عظمت و هیبتی که در دل اسرار درون او نهفته است، احساس می‌کند که هیچ کس را تحمل شنیدن آن نیست و اگر آنها را بر زبان براند نه تنها دل انسانها بلکه دل سنگ خارا و کوه هم خونین می‌شود:

بس کنم گر این سخن افزون شود      خود جگر چه بود که خارا خون شود

(۳۸۲۰/۱)

گر بگویم قیمت این ممتنع      من بسوزم هم بسوزد مستمع

(۱۰۰۷/۶)

چون که راز و ناز او گوید زبان      یا جمیل الستر خواند آسمان

(۴۷۳۲/۳)

بنابراین قلم و زبان مولانا را یارای درنوردیدن این بی‌نهایت نیست؛ زیرا هر دوی آنها در این راه بر خود می‌شکافند و چون خر در گل می‌مانند و او نیز که این دو - قلم و زبان - را وسیله پیمودن این عرصه نموده است، مجبور می‌شود آنها را وا نهد و سکوت اختیار کند:

چون رسید اینجا سخن لب در بیست      چون رسید اینجا قلم درهم شکست

(۴۷۳۲/۴)

عقل در شرحش چو خر در گل بخفت      وصف عشق و عاشقی هم عشق گفت

(۱۱۵/۱)

و خود آن چنان مملو از سخن می‌شود که نمی‌داند از کجا سخن آغازد و چه بگوید؛ بنابراین سکوت می‌کند:

من ز شیرینی نشستم رو ترش      من ز پیری سخن باشم خمش

(۱۷۶۰/۱)

## ۲-۲-۵. ناتوانی ادراک

عامل دیگری که همواره اندیشمندان، عرفا، بزرگان و اهل علم را آزرده و به رنجها و مصیبت‌های فراوان مبتلا کرده، فهم ناقص عامه است. به همین دلیل هر گاه زمام امور به - دست نادانان افتاده، دانایان به کنج خلوت خزیده، خاموشی اختیار کرده‌اند.

این عدم درک درست در عرصه عرفان، بحران شدیدتری پدید آورده است؛ چون در این وادی از عوالم انتزاعی و معقولی سخن به میان می‌آید که باور آن بر خواص هم



گران می آید چه رسد به عوام. مولوی با آگاهی از نتایج افشای راز در پیشگاه عوام - که در مثنوی به سه مورد آن اشاره شده و به ترتیب عبارت است از: گمراهی خلق، فتنه انگیزی عامه و دلمشغولی عارف - سکوت اختیار می کند. در سطور بعد، بحث آنها مطرح می شود.

### ۲-۲-۵-۱. گمراهی خلق

هر کس را توانایی آن نیست که مسائل معنوی و معقول را بخوبی درک کند. در این صورت افشای راز برای عامه، نتیجه ای جز ضلالت و گمراهی آنها در بر نخواهد داشت. با آگاهی نسبت به این مسئله مولوی سعی کرده است مطابق افهام خلق، مفاهیم را بیان کند تا به این وسیله در مرحله اول از گمراهیشان و در دیگر مراحل از فتنه انگیزی آنها و دلمشغولی خودش، که هر دو نتیجه و حاصل درک نادرست عامه است، جلوگیری کند:

من بگویم شرح این از صد طریق      لیک خاطر لغزد از گفت دقیق

(۹۰۲/۴)

گر نظایر گویم اینجا در مثال      فهم را ترسم که آرد اختلال

(۳۷۲۰/۲)

مجلسش گفتم نکردم زان بیان      ورنه هم افهام سوزد هم زبان

(۱۷۵۸/۱)

همواره آرزویش به دست آوردن مستمعی است که گنجایش شنیدن اسرار را داشته باشد:

ای دریغا مر تو را گنجا بدی      تا ز جانم شرح دل پیدا شدی

(۲۳۷۶/۱)

این چه می گویم به قدر فهم توست      مُردم اندر حسرت فهم درست

(۲۰۹۸/۳)

### ۲-۲-۵-۲. فتنه انگیزی عوام

از نتایج عدم درک صحیح و ناتوانی در درک حقیقت، فتنه انگیزی علیه دانایان و در این مبحث علیه عرفاست که حاصل آن دردسر و رنج عارف و در برخی موارد طرد و رجم اوست؛ از آن جمله است حلاج و روزبهان و غیره که جان خود را بر سر افشای راز نهادند. یکی از دلایل سکوت در مثنوی رهایی از فتنه فتنه انگیزان و هنگامه جویان است:

شرح می خواهد بیان این سخن	لیک می ترسم ز افهام کهن
فهم های کهنه کتوته نظر	صد خیال بد در آرد در فکر
	(۲۷۶۱-۲/۱)
زین سبب من تیغ کردم در غلاف	تا که کژخوانی نخواند برخلاف
	(۶۹۳/۱)
گر بگویم چیز دیگر من کنون	خلقی بندندم به زنجیر جنون
	(۹۷۴/۴)
خمش باش که گرنی زخوف فتنه بدی	هزار پرده دریدی زبان من هر دم
	(دیوان شمس، ج ۱، ص ۶۴۶)

### ۲-۲-۳. دلمشغولی عارف

یکی دیگر از وجوه و نتایج مستقیم افشای راز، دلمشغولی عارف است؛ بدین معنی که او با افشای راز از یک سو در معرض اتهام نادانان و اذیت و آزار آنان قرار می گیرد و از سوی دیگر، معتقدان را به سوی خود جذب می کند. هر دو گروه باعث دور شدن او از یاد حق می شوند؛ چنانکه مولانا تصریح فرموده است:

هر که او داد حسن خود را در مزاد	صد قضای بد سوی او رو نهاد
حیله ها و خشم ها و رشکها	بر سرش ریزد چو آب مشکها
دشمنان او را ز غیرت می درند	دوستان هم روز گارش می برند
	(۳۷/۱-۱۸۳۵)

### ۲-۲-۶. مراقبه (مجاهده)

به ضم اول و فتح قاف و باء در لغت به معنی نگهبانی کردن و ترسیدن و یکدیگر را نگهبانی کردن و چشم داشتن است (آندراج) و در اصطلاح استدامت علم و دانایی بنده است به اطلاع پروردگارش بر او و جمیع احوال (تعریفات ص ۱۸۶). نزد اهل سلوک محافظت و پاسداری دل است از همه مردودات (کشاف ص ۵۳۳) (به نقل از شرح اصطلاحات تصوف، گوهرین، ج ۹-۱۰، ص ۲۱۶ تا ۲۲۶). نزد اهل سلوک محافظت قلب از کارهای پست و بعضی گویند مراقبت (مراقبه) این است که بدانی خدا بر هر چیز قادر است (فرهنگ اصطلاحات عرفانی، سجادی، ص ۷۱۰). ابن عربی مجاهده را واداشتن نفس می داند بر سختیها و رنجهای بدنی که مزاج را ضعیف و سست کند (فتوحات مکیه، باب ۷۶ و ۷۷، ص ۳۴).

یکی از ارکان مجاهده و سلوک، خاموشی و مراقبت از زبان و درون است که چند فایده بر آن مترتب است. در رساله قشیریه این گونه به فواید مورد نظر اشاره شده است: "اما ایثار خداوندان مجاهدت خاموشی بود؛ چون دانستند آفت سخن و حظ نفس که اندر وی است و اظهار صفات مدح و میل بر آن کی باز اشکال خویش پیدا آید بنیکویی گفتن و چیزه‌ها دیگر از آفات خلق و این صفت خداوندان ریاضت باشد و این یک رکن از ارکان اندر حکم منازل و بی‌عیب کردن خلق" (رساله قشیریه، ص ۱۸۳).

مولوی نیز بر تک‌تک فوایدی که قشیری از آن نام برده نظر داشته و در ضمن کلام خود به آنها اشاره کرده که عبارت است از:

**الف: دور کردن سالک از تلاش در جهت جلب توجه دیگران و برانگیختن اعجاب آنها که حظ و خواست نفس است و مولوی آن را گونه‌ای سکر مذموم و نقطه مقابل سکر و مستی عارفانه قلمداد کرده است:**

تا در این سکری از آن سکری تو دور  
تا از این مستی از آن جامی تو کور  
گفت و گوی ظاهر آمد چون غبار  
مدتی خاموش خو کن هوش‌دار  
(۷/۱-۵۷۶)

**ب: در امان ماندن سالک از هرگونه لغزش زبانی که تیره کننده اندرون و عامل بسیاری از گناهان است.** امام محمد غزالی در کتاب احیاء علوم الدین به - بیست مورد از آفات آن اشاره کرده است:

از پی آن گفت حق خود را سمیع  
تا بیندی لب ز گفتار شنیع  
(۲۱۶/۴)

و به این دلیل مولانا دائم از لغزش زبان خود توبه، و از خداوند متعال طلب مغفرت می‌کند:

همچو پیغمبر ز گفتن وز نثار  
توبه آرم روز من هفتاد بار  
(۳۳۰/۴)

ماندناستیم ما را عفو کن  
بس پراکنده که رفت از ما سخن  
(۴۳۳/۲)

### ج: پیمودن راه سلوک و به دست آوردن صفای باطن که اصلی ترین هدف عارف و سالک راه حق است:

سرّ غیب آن را سزد آموختن      که ز گفتن لب تواند دوختن  
(۳۳۸۷/۳)

گوش آن کس نوشد اسرار جلال      کو چو سوسن صد زبان افتاد و لال  
(۲۱/۳)

شایان ذکر است که ملای روم در جای دیگر این نوع خاموشی را مختص دوره آغازین سلوک- که با عنوان کودکی از آن یاد می‌کند- می‌داند و به نظر او سالک بعد از رسیدن به مرحله بلوغ معنوی می‌تواند این سکوت را بشکند:

لقمه و نکته است کامل را حلال	تونه‌ای کامل مخور می‌باش لال
چون تو گوشی او زبان نی جنس تو	گوشها را حق بفرمود انصتوا
کودک اول چون بزاید شیرنوش	مدتی خامش بود او جمله گوش
مدتی می‌بایدش لب دوختن	از سخن تا او سخن آموختن
ور نباشد گوش و تی تی می کند	خویشتن را گنگ گیتی می کند

(۱ / ۱۶۲۱-۱۶۲۵)

### ۲-۲-۷. القای سرّ از درون

این عنوان بدان معناست که گاه بین پیر به ظاهر خاموش و مریدان او، رابطه‌ای معنوی برقرار، و از این طریق انوار معرفت بر دل و جان مرید تابانده می‌شود. این سکوتی است در عین گویایی که عرش را پر کرده است؛ اما اغیار را توان درک آن نیست. مولانا بر این موضوع صحّه گذاشته، می‌فرماید:

هیچ ممکن نی به بحثی لب گشود      لیک جان با جان دمی خامش نبود  
(۴۵۹۰/۶)

### ۲-۲-۸. خطا بودن باز گویی راز پیش بینان

منظور از بینا در اینجا عارفی است که طی مجاهده به انوار معرفت دست یافته و نور الهی درون او را روشن نموده است و برخی از حقایق بر او آشکار شده باشد. بنابراین سخن گفتن سالک از اسراری که پیر، پیشاپیش آن را دیده است، جز ترک ادب نیست. به همین دلیل سالک باید در حضور پیر و مراد، سکوت اختیار کند و به قول مولانا خود را نگین

مجلس نسازد. این امر نه تنها در عرفان، بلکه از لحاظ تربیت اجتماعی هم مدّ نظر قرار گرفته ؛ چنان که حافظ فرموده است:

بر بساط نکته دانان خود فروشی شرط نیست      یاسخن دانسته گوی ای مرددانا یا خموش  
(حافظ، قزوینی - غنی، ص ۲۴۶)

در مثنوی نیز مرید به خموشی و رعایت ادب در پیش اهل بینش سفارش شده است:

پیش بینایان خبر گفتن خطاست      کان دلیل غفلت و نقصان ماست  
پیش بینا شد خموشی نفع تو      بهر این آمد خطاب انصتوا  
(۲۰۷۱/۴-۲۰۷۲)

چونکه در یاران رسی خامش نشین      اندر آن حلقه مکن خود را نگین  
رختها را سوی خاموشی کشان      چون نشان جویی مکن خود را نشان  
(۱۵۹۲، ۱۵۹۴/۶)

ملّای روم در تحقیر آنچه مرید نزد اهل بینش می خواهد بر زبان آورد، آن را به سرگین خشک تشبیه کرده است:

دست می زد بهر منعش بر دهان      چند گویی پیش دانای نهان  
که بخر این را به جای ناف مشک      پیش بینا برده ای سرگین خشک  
(۲۰۸۳/۴-۲۰۸۴)

## ۲-۹. جذب رحمت

یکی از وسایل جذب رحمت الهی و دوری از گناه، کنترل زبان است به طوری که در حدیث آمده است: مسلمان واقعی کسی است که دیگران از دست و زبان او در امان باشند (نهج الفصاحه، ص ۶۰). بنابراین نگهداشتن زبان می تواند خشنودی خداوند و فیضان رحمت بی منتهای او را در پی داشته باشد. کنترل زبان میسر نمی شود جز با سکوت و به همین سبب مولانا خطاب به مریدان می فرماید که اگر خواهان جذب رحمت و اسعه الهی هستند، خاموشی اختیار کنند:

صبر و خاموشی جذوب رحمت است      وین نشان جستن نشان علت است  
انصتوا بپذیر تا بر جان تو      آید از جانان جزای انصتوا  
(۲۷۲۵/۳-۲۷۲۶)

## ۲-۲-۱۰. ترس از اطناب و اطاله کلام

اطناب از مباحث علم بلاغت است و یکی از نشانه‌های بلیغ بودن سخنور، شاعر و... دوری از اطاله کلام است به گونه‌ای که باعث ملالت خواننده و یا شنونده نگردد. این نکته بلاغی همواره مورد توجه شاعران و نویسندگان بوده است که در این رابطه مکرر گفته‌اند:

سخن بسیار داری اندکی کن      یکی را ده مکن ده را یکی کن  
سخن کم گوی تا بر کار گیرند      که در بسیار بد بسیار گیرند  
(نظامی، خسرو و شیرین، ص ۳۰)

ترس از ملالت خواننده هم دلیلی است که گاه مولانا را به خاموشی فرامی خواند؛ هرچند او سعی کرده است که از صد مطلب، یکی و از صد حقیقت، یک حقیقت را بر زبان آورد:

تا نگویی مر مرا بسیار گو      من ز صد یک گویم و آن همچو مو  
(۳۵۰۵/۲)  
بس دراز است این حکایت تو ملول      زبده را گویم رها کردم فضول  
(۳۱۷۲/۴)

## ۲-۲-۱۱. وسعت معنا

عرصه‌ای که مولانا در آن گام نهاده، حقایق و معنویاتی است که وسعتی بیکرانه دارد و بیان آنها به قول خود مولوی، دهانی به پهنای فلک می‌خواهد و چون این امکان فراهم نیست، بخشهایی را سر بسته بازگو، و بقیه را با خاموشی از سر و می‌کند:

یک دهان خواهم به پهنای فلک      تا بگویم وصف آن رشک ملک  
ور دهان یابم چنین و صد چنین      تنگ آید در فغان این چنین  
(۱۸۸۴-۱۸۸۵/۵)  
وصف بیداری دل ای معنوی      درنگنجد در هزاران مثنوی  
(۱۲۲۸/۳)

و چون می‌داند که این راه را پایانی نیست، چاره‌ای جز خاموشی نمی‌بیند:

چون که پایانی ندارد رو الیک      زآنکه لا احصی ثناء ما علیک  
(۱۹۹۶/۳)

### ۲-۲-۱۲. واداشتن به تفکر

گاه هدف مولانا از سکوت عالمانه و حذف بخشی از کلام، واداشتن خواننده به تفکر است؛ تفکری که حاصل آن شناخت و بسیار ارزشمند است؛ همان اندیشیدنی که پیامبر اسلام (ص) یک ساعت آن را برابر با هفتاد سال عبادت نهاده‌اند (نهج الفصاحه، ص ۴۳۶).

این قدر گفتیم باقی فکر کن  
فکر گر جامد بود رو ذکر کن  
ذکر آرد فکر را در اهتزاز  
ذکر را خورشید این افسرده ساز

(۶/۶-۱۴۷۵)

### ۲-۲-۱۳. از دست دادن لذت معنوی

سکوت مولانا همیشه برای دیگران نیست. در برخی موارد او از ترس از کف دادن ذوق نکته ای عشق - در اثر گشودن بحث برای مستمعان - سکوت اختیار می کند:

گر گشایم بحث این را من بساز  
تا سؤال و تا جواب آید دراز  
ذوق نکته عشق از من می رود  
نقش خدمت نقش دیگر می شود

(۳/۷۵-۱۳۷۴)

### ۲-۲-۱۴. بازگشت به داستان

مثنوی کتابی نیست که از یک جا شروع شده باشد و در جایی پایان یابد. مولوی همواره در خلال داستانهای تمثیلی به محض برخورد با یک کلمه یا معنا و... داستان را رها کرده به شرح آن مفهوم و لفظ می پردازد و پس از پایان آن و در برخی موارد قبل از آن به داستان برمی گردد. این قطع و وصلها در سراسر مثنوی ادامه دارد. بنابراین سکوت مولانا - گاه برای شروع بحث قبلی و یا داستان پیشین است:

قصه بسیار است کوتاه می کنم  
باز شد آن در رهید از درد و غم

(۵/۹۶)

قصه کوتاه کن برای آن غلام  
که سوی شه برنوشته است او کلام

(۴/۱۵۶۲)

این سخن پایان ندارد باز گرد  
تا چه گفت از روی غیب آن شیرمرد

(۴/۱۸۳۳)

بسامد این علت در مثنوی بسیار زیاد است.



## ۲-۲-۱۵. خاموشی در برابر ابلهان

مولانا با لایق ندانستن ابلهان در شنیدن اسرار معنوی به وادی سکوت قدم می‌نهد و مثل معروف "جواب ابلهان خاموشی است" را بارها و بارها تکرار می‌کند:

پس جواب احمق اولیتر سکوت      ور نباشد اهل این ذکر و قنوت

(۱۸۴۲/۴)

گفت او را نیست الا درد لوت      پس جواب احمق اولیتر سکوت

(۱۸۶۶/۴)

چون جواب احمق آمد خاموشی      این درازی در سخن چون می‌کشی

(۱۴۸۸/۴)

مبحث خاموشی نه تنها در مثنوی، بلکه در دیوان شمس هم مطرح شده است. در آنجا بیش از پانصد غزل به کلمه (خاموش) یا چیزی قریب به این مضمون ختم می‌شود و براین مبنا گروهی از محققان گفته‌اند که مولوی به کلمه خاموش تخلص می‌کرده است؛ اما ویلیام چیتیک آن را نپذیرفته، می‌گوید: "در زمینه ساختار دستوری در بسیاری از این موارد نشان می‌دهد که این نظریه درست نیست. از این گذشته مولوی صدها غزل دیگر را با عباراتی مشابه مانند (بس بود) و نظایر آن به پایان می‌رساند. تبیین منطقی تر اینکه چرا مولوی این همه از کلمه (خاموش) استفاده می‌کند این است که او فضیلت خاموشی و سکوت را تحسین می‌کند و آن را به عنوان تدبیری مناسب برای ختم غزلها به کار می‌برد" (چیتیک، راه‌عرفانی، ص ۴۱۶)

## ۳. جدولها و نمودارها

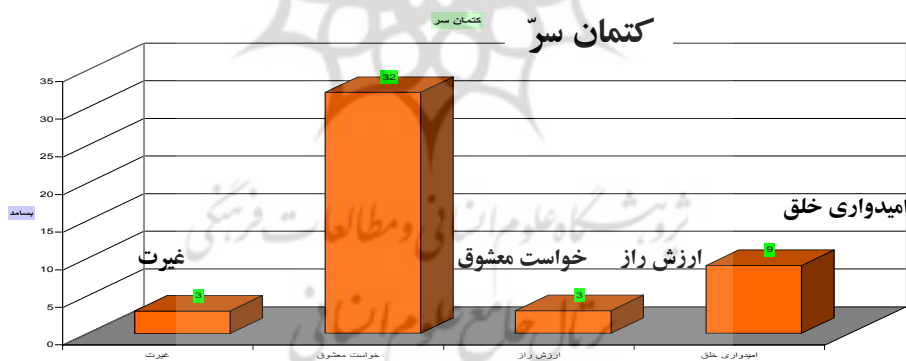
این پژوهش در تمام مثنوی صورت گرفته است. در این بررسی تعداد فراوانی شاهد مثال به دست آمده است که ذکر همه آنها در این مجال نمی‌گنجد. بنابراین عدم امکان ارائه همه نمونه‌ها از یک سو و کمکی که آمارها و نمودارها در جهت فهم بهتر و دقیقتر می‌کند از سوی دیگر، نگارنده را بر آن داشت تا به ارائه آمار و نمودارهایی در این زمینه پردازد تا به این وسیله هم تعداد کلی و هم بسامد هر یک از دلایل خاموشی مولانا در مثنوی مشخص شود. براساس بررسیهای صورت گرفته در مثنوی در کل این اثر، دویست و نود (۲۹۰) مورد خاموشی با عباراتی نظیر خاموش، خموش و یا چیزی نزدیک به آن به کار رفته است که هر یک از دلایل، تعدادی از موارد یادشده را به خود اختصاص داده است. در سطور بعد به تفکیک هر یک از آنها بر مبنای بسامد و درصد فراوانی می‌آید. لازم به ذکر است که

در این تقسیم‌بندی ابتدا برای دلایلی همچون کتمان سر، ناتوانی زبان و ناتوانی ادراک که هر یک زیر مجموعه‌هایی دارد و در مقاله به تک‌تک آنها اشاره شده نمودارهای جداگانه ترسیم شده است. سپس در جدول و نمودار نهایی تمامی موارد با ذکر میزان بسامد ارائه شده است. اینک جدولها و نمودارها:

### (جدول شماره: ۱)

کتمان سر:			
امیدواری خلق	ارزش راز	خواست معشوق	غیرت
۹	۳	۳۲	۳
٪۳	٪۱	٪۱۱	٪۱
تعداد کل: ۴۷٪۱۶			

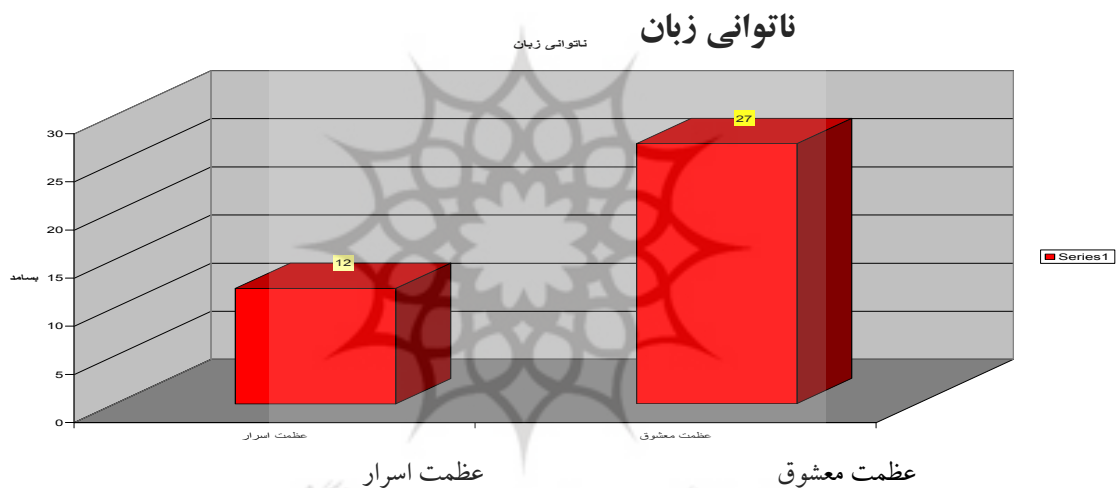
**جدول شماره یک** به مبحث کتمان سر اختصاص یافته است. هم‌چنانکه از این جدول برمی‌آید این دلیل، کتمان سر، (۴۷) مورد و به عبارت دیگر (٪۱۶) کل شاهد مثالهای خاموشی یادشده در مثنوی را به خود اختصاص داده است. در این مجموعه، زیرمجموعه خواست معشوق با فراوانی (۳۲-٪۱۱) بیشترین بسامد را داراست و غیرت و ارزش راز هر دو با فراوانی (۳-٪۱) کمترین بسامد این مجموعه را به خود اختصاص داده است. نمودار جدول شماره یک را به صورت زیر می‌توان ترسیم کرد:



(جدول شماره ۲)

ناتوانی زبان	
عظمت اسرار	عظمت معشوق
۲۷	۱۲
٪۹/۳	٪۴/۲
تعداد کل: ۳۹-۱۳/۵٪	

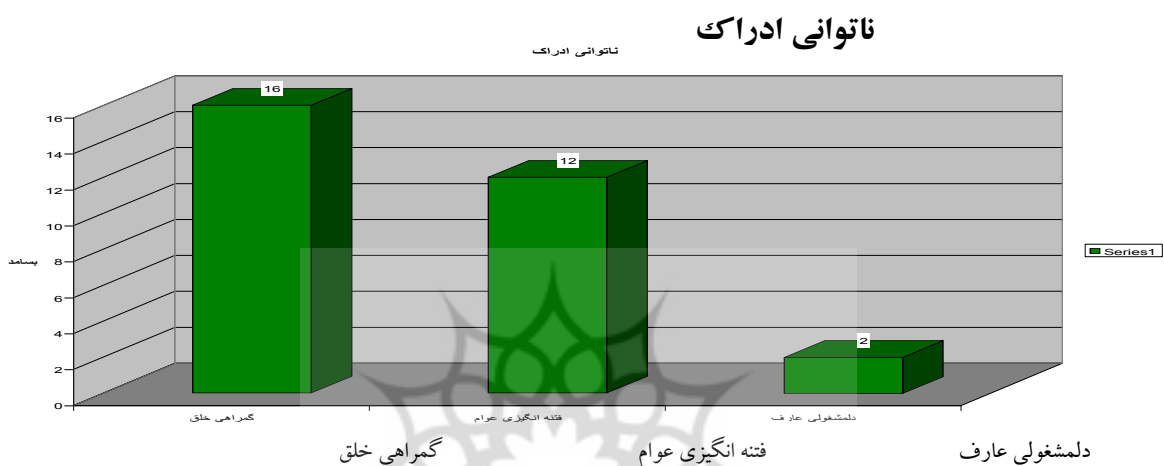
**جدول شماره ۲** به مبحث ناتوانی زبان مربوط است. ناتوانی زبان برخاسته از دو دلیل است: عظمت اسرار و عظمت معشوق که اولی با فراوانی (۲۷-۹/۳ درصد) در این مجموعه، رتبه نخست را دارد و دومی نیز با فراوانی (۱۲-۴/۲ درصد) در مرتبه دوم قرار دارد. به طور کلی این دلیل، ناتوانی زبان (۳۹-۱۳/۵ درصد) کل مجموعه را به خود اختصاص داده است. نمودار جدول شماره ۲ به صورت زیر است:



(جدول شماره ۳)

ناتوانی ادراک		
دلشغولی عارف	فتنه انگیزی عوام	گمراهی خلق
۲	۱۲	۱۶
٪۰/۲	٪۴/۲	٪۵/۵
تعداد کل: ۳۰-۱۰/۴٪		

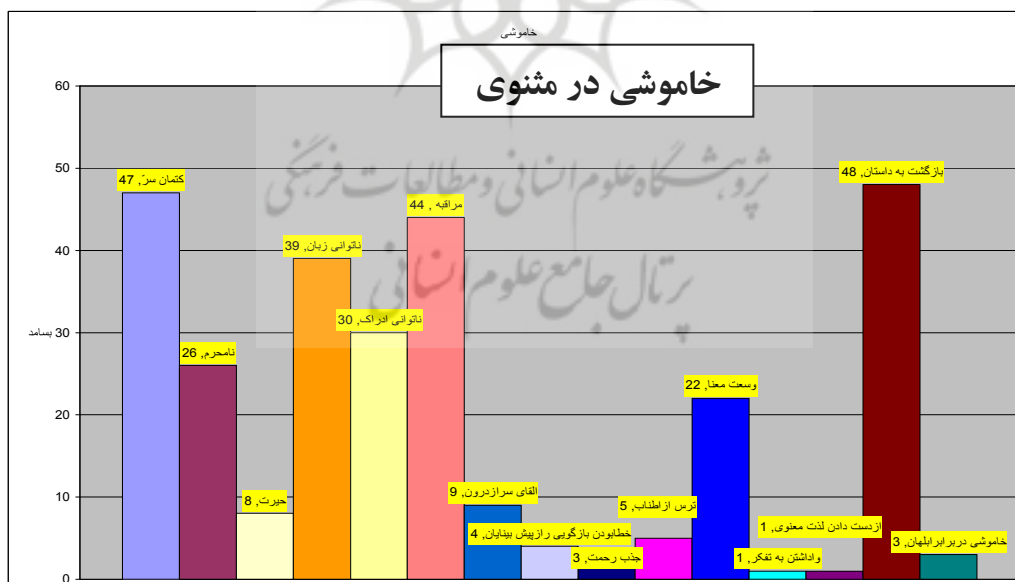
**جدول شماره ۳.** به ناتوانی ادراک با سه زیر مجموعه گمراهی خلق، فتنه انگیزی عوام و دلمشغولی عارف تعلق دارد. هر کدام از این زیر مجموعه ها به ترتیب با فراوانی (۱۶- $\frac{5}{5}$ ٪)، (۱۲- $\frac{4}{2}$ ٪) و (۲- $\frac{0}{7}$ ٪) رتبه های اول تا سوم این مجموعه را به خود اختصاص داده است. در میان دلایل خاموشی مولوی در مثنوی ناتوانی ادراک با فراوانی (۳۰- $\frac{10}{4}$  درصد) رتبه پنجم را دارد. نمودار جدول شماره ۳. به طور جداگانه به این قرار است:



(جدول شماره ۴)

سایر موارد										ناتوانی ادراک			ناتوانی زبان			کتمان سرّ				
حجرت	نامحرم	خاموشی در برابر ابلهان	بازگشت به داستان	از دست دادن لذت معنوی	واداشتن به تفکر	وسعت معنا	ترس از اطّلاب	جذب رحمت	خطا بون بازگویی راز	القای از درون	مراقبه	دلشغولی عارف	فتنه انگیزی عوام	گمراهی خلق	عظمت اسرار	عظمت معشوق	امیدواری خلق	ارزش راز	خواست معشوق	غیبت
۸	۲۶	۴	۴۸	۱	۱	۲۲	۵	۳	۴	۹	۴۴	۲	۱۲	۱۶	۲۷	۱۲	۹	۳	۳۲	۳
%۲/۸	%۹	%۱	%۱۶/۶	%۰/۴	%۰/۴	%۷/۶	%۱/۷	%۱	%۱/۴	%۳	%۱۵/۲	%۰/۷	%۴/۲	%۵/۵	%۹/۳	%۴/۲	%۳	%۱	%۱۱	%۱
%۶۰/۱										%۱۰/۴			%۱۳/۵			%۱۶				
تعداد کل: ۲۹۰-۱۰۰٪																				

**جدول شماره ۴:** یک جدول کلی است که انواع خاموشی و سکوت مولانا را در مثنوی با ذکر تعداد و درصد فراوانی هر یک از آنها، در بر گرفته است. نمودار این جدول به قرار زیر است:



بر مبنای جدول و نمودار ترسیم شده می‌توان به این نتایج دست یافت: دلیل بازگشت به داستان با فراوانی (۴۸-۱۶/۶ درصد) بیشترین بسامد را دارد. در مرتبه دوم این جدول کتمان سرّ با فراوانی (۴۷-۱۶ درصد) قرار دارد. مراقبه با فراوانی (۴۴-۱۵/۲ درصد) رتبه سوم را به خود اختصاص داده است و در مراتب بعدی به ترتیب ناتوانی زبان با فراوانی (۳۹-۱۳/۵ درصد)، ناتوانی ادراک با فراوانی (۳۰-۹/۷ درصد)، نامحرم با فراوانی (۲۶-۹ درصد)، وسعت معنا با فراوانی (۲۲-۷/۶ درصد)، خاموشی ظاهری و القای سرّ از درون با فراوانی (۹-۳ درصد)، حیرت با فراوانی (۸-۲/۸ درصد)، ترس از اطناب و اطالۀ کلام با فراوانی (۵-۱/۷ درصد)، خطا بودن بازگویی راز پیش بینیان با فراوانی (۴-۱/۴ درصد)، جذب رحمت و خاموشی در برابر ابلهان هر دو با فراوانی (۳-۱ درصد) جای گرفته است و در نهایت واداشتن به تفکر و از دست دادن لذت معنوی هر دو به طور مشترک با فراوانی (۱-۰/۴ درصد) در کمترین مرتبه این جدول قرار می‌گیرد.

### نتیجه

براساس این پژوهش می‌توان نتیجه گرفت که مبحث خاموشی در مثنوی بسیار با مسامّات و در گستره معنایی وسیعتری به کار رفته، و اندیشه خاموشی در کلام مولانا تلفیقی است از خاموشی تربیتی - که می‌توان به تعبیری آن را سکوت مدبرانه نامید - و سکوت عارفانه و هر دوی آنها در یک مسیر به کار گرفته شده است و آن چیزی نیست جز تربیت سالک و مرید حقیقی.

نکته دیگر پی بردن به میزان توانایی مولوی در پروردن مباحثی است که اندیشه و فکر او را به خود مشغول کرده است به طوری که با نگاهی به مسئله خاموشی و نحوه نگرش مولانا به آن و پرورش این مبحث می‌توان به این مهم پی برد که اگرچه بسیاری چه در عرصه عرفان، چه تربیت فردی و اجتماعی به مسئله خاموشی نظر داشته به بیان آن پرداخته‌اند، تقریباً می‌توان گفت که کلام هیچ یک از آنان از لحاظ تنوع و شیوه تبیین در این خصوص به جامعیت سخن مولانا نیست.

### فهرست منابع

- ۱- ابن عربی، محی الدین. (۱۳۸۳). **فتوحات مکیه**. ترجمه و تعلیق محمد خواجهویی. تهران: انتشارات مولی، (باب ۷۴-۱۶۱).
- ۲- تبریزی، صائب. (۱۳۷۰). **دیوان**. چ دوّم. به کوشش محمد قهرمان. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۳- جریزه‌دار، عبدالکریم. (۱۳۷۴). **تعبیرات عرفانی از زبان عطار**. تهران: انتشارات اساطیر.
- ۴- چیتیک، ویلیام. (۱۳۸۲). **راه عرفانی عشق، تعالیم معنوی مولوی**. ترجمه شهاب‌الدین عباسی. تهران: نشر پیکان.
- ۵- حافظ. (۱۳۶۸). **دیوان**. چ دوّم. تصحیح قزوینی، غنی. به اهتمام عبدالکریم جریزه‌دار. تهران: انتشارات اساطیر.
- ۶- دمانیسی سیواسی، احمد. (۱۳۸۱). **مجمّل الاقوال فی الحکم والامثال**. نسخه برگردانان ایرج افشار و محمود امیرسالار. تهران: طلایه.
- ۷- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۶۳). **امثال و حکم**. چ ششم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۸- \_\_\_\_\_، (۱۳۷۳). **لغت نامه**. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۹- رازی، نجم‌الدین. (۱۳۸۰). **مرصاد العباد**. به اهتمام محمد امین ریاحی. چ نهم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۰- رزّاز، علی اکبر. (۱۳۶۸). **جمع پریشان**. دو جلد. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۱- زمانی، کریم. (۱۳۸۳). **میناگر عشق**. چ دوّم. تهران: نشر نی.
- ۱۲- سجادی، ضیاء‌الدین. (۱۳۸۱). **فرهنگ اصطلاحات عرفانی**. چ ششم. تهران: طهوری.
- ۱۳- سراج طوسی، ابونصر. (۱۳۸۲). **اللمع فی التصوف**. تصحیح و تحشیه نیکلسون. ترجمه - مهدی محبتی. تهران: انتشارات اساطیر.
- ۱۴- سعدی شیرازی، شیخ مصلح‌الدین. (۱۳۸۰). **کلیات سعدی**. به کوشش محمد صدری. تهران: نشر نامک.
- ۱۵- السهروردی، ضیاء‌الدین ابوالنجیب. (۱۳۶۳). **آداب المریدین**. ترجمان عمر بن محمد بن احمد شیرکان. توضیحات و استدراکات نجیب مایل هروی. تهران: انتشارات مولی.
- ۱۶- صدری نیا، باقر. (۱۳۸۰). **فرهنگ مأثورات**. تهران: انتشارات سروش.



- ۱۷- عطار، فریدالدین. (۱۳۶۳). **اسرارنامه**. تصحیح محمد عباسی. تهران: کتابفروشی فخر رازی.
- ۱۸- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۳). **مصیبت نامه**. چ چهارم. تصحیح دکتر نورانی وصال. تهران: انتشارات زوار.
- ۱۹- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۳). **منطق الطیر**. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیع کدکنی. تهران: سخن.
- ۲۰- غزالی، امام محمد. (۱۳۶۸). **احیاء علوم الدین**. ترجمه مؤید الدین محمد خوارزمی. چهار جلد. به کوشش حسین خدیو جم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۱- قابوس بن وشمگیر، عنصر المعالی. (۱۳۶۱). **قابوس نامه**. تصحیح سعید نفیسی. تهران: کتابفروشی فروغی.
- ۲۲- قشیری، ابوالقاسم. (۱۳۶۷). **ترجمه رساله قشیریه**. چ سوم. تصحیحات و استدراکات بدیع الزمان فروزانفر. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۳- کاشفی، ملاحسین. (۱۳۴۴). **لب لباب مثنوی**. به قلم نفیسی. قم: بنگاه مطبوعاتی افشاری.
- ۲۴- گوهرین، سید صادق. (۱۳۸۲). **شرح اصطلاحات تصوف**. ده جلد، تهران: زوار
- ۲۵- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۷۹). **مثنوی معنوی**. دو جلد. تصحیح نیکلسن. با مقدمه محمد رضا برزگر خالقی. تهران: انتشارات سایه گستر.
- ۲۶- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۸). **کلیات شمس** (دیوان کبیر). چ چهارم. ده جلد. تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر. تهران: امیر کبیر.
- ۲۷- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۰). **کلیات دیوان شمس تبریزی**. مقدمه بدیع الزمان فروزانفر. دو جلد. تهران: میلاد
- ۲۸- نسفی، عزیزالدین. (۱۳۷۹). **الانسان الکامل**. تصحیح و مقدمه ماریژان موله. ترجمه مقدمه سید ضیاءالدین دهشیری. تهران: طهوری.
- ۲۹- نظامی گنجوی. (۱۳۷۸). **شرفنامه**. چ سوم. تصحیح وحید دستگردی. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: نشر قطره.
- ۳۰- **نهج الفصاحه**. (۱۳۶۲). ترجمه ابوالقاسم پاینده. چ هفدهم. تهران: سازمان انتشارات جاویدان.
- ۳۱- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. (۱۳۸۱). **کشف المحجوب**. چ هشتم. تصحیح و ژکوفسکی: طهوری.